

رساله دلکش

به انضمام
رساله های تعریفات، صدپند
و نوادر الامثال

تألیف
خواجه نظام الدین عبیدزاکانی

تصحیح و ترجمه و توضیح
دکتر علی اصغر حلبی



آشاد سادیر

۳۷۸/۳

سرشناسه : عبید زاکانی، عبیدالله، - ۷۷۲ ق.

عنوان و نام پدیدآورنده : رسالهٔ دلگشا به انضمام رساله‌های تعریفات، صدپند و نوادرالامثال / تألیف خواجه نظام‌الدین عبید زاکانی ؛ تصحیح، ترجمه و توضیح دکتر علی‌اصغر حلبی .

مشخصات نشر : تهران : اساطیر، ۱۳۹۶ .

مشخصات ظاهری : ۳۷۶ ص (انتشارات اساطیر، ۳۷۸)

شابک : ISBN 978 - 964 - 331 - 142 - 1

فهرست‌نویسی براساس اطلاعات فیبا

موضوع : طنز فارسی -- قرن ۸ ق.

موضوع : لطیفه‌های فارسی -- قرن ۸ ق.

شناسه افزوده : حلبی، علی‌اصغر، ۱۳۲۳ - ، مصحح.

رده‌بندی کنگره : PIR5520/119

رده‌بندی دیویی : ۸۵۷ / ۲

شماره کتابشناسی ملی : ۳۹۰۰۳ - ۸۱ م

قیمت : ۴۰۰۰۰ تومان



انتشارات اساطیر

رسالهٔ دلگشا

به انضمام رساله‌های تعریفات، صدپند و نوادرالامثال

تألیف : خواجه نظام‌الدین عبید زاکانی

تصحیح، ترجمه و توضیح : دکتر علی‌اصغر حلبی

چاپ اول : ۱۳۸۳

چاپ سوم : ۱۳۹۶

حروف‌چینی : نصیری

لیتوگرافی و چاپ : دیبا

صحافی : نوری

شمارگان : ۵۵۰ نسخه

شابک : ۹۷۸ - ۹۶۴ - ۳۳۱ - ۱۴۲ - ۱

حق چاپ برای ناشر محفوظ است .

دفتر مرکزی : میدان فردوسی ، ابتدای ایرانشهر ، ساختمان ۱۰ (پلاک ۸ جدید)

نمایشگاه کتاب اساطیر : کریمخان ، بین ایرانشهر و ماهشهر ، پلاک ۱۲۸

تلفن : ۸۸۲۱۴۷۳ - ۸۸۳۰۰۱۴۸ - ۸۸۳۰۱۹۸۵

فهرست مطالب

۷	مقدمه
۱۳	۱. رساله دلگشا
۱۵	الف: حکایات تازی
۵۵	ب: حکایت فارسی
۱۸۹	۲. رساله تعریفات یا ده فصل
۲۶۱	۳. درویش نامه یا رساله صدپند
۲۷۹	۴. نوادر الامثال
۳۱۹	۵. اعلام
۳۲۱	اسامی اشخاص
۳۳۸	اماکن
۳۴۱	ادیان و مذاهب
۳۴۲	احادیث
۳۴۳	آیات
۳۴۴	کتابها
۳۵۲	اشعار عربی
۳۵۳	شعرهای فارسی
۳۶۲	لغات و اصطلاحات

به نام خداوند بخشنده مهربان

اگر حماسه ایران فردوسی را دارد، و شعر بزمی آن نظامی را، و شعر نصیحت و پند و غزل عاشقانه سعدی را، و غزل عاشقانه عارفانه رندانه حافظ را، و شعر عرفانی مولوی بلخی را، بی هیچ تردید یکه تاز پهنه طنز و شوخ طبعی و فکاهت ایران نیز عبید زاکانی است. و فکر نمی‌کنم که در این قول کسی را زدی و یا انکاری باشد. از میان آثار او آنچه اصیل و در نوع خود بی نظیر است - همچنان که قبلاً یاد شده - رساله اخلاق الاشراف او است، که در طنز و نکته‌سنجی و انتقاد اجتماعی بی مانند است؛ اما آنچه بویژه از حیث فکاهت گیراتر از همه آثار او است، رساله دلگشاست که عبید آن را در دو بخش تازی و پارسی پرداخته است. مطالعه این رساله چند نکته را بر خواننده بصیر و آگاه از فرهنگ و ادب ایرانی - اسلامی روشن می‌سازد:

۱. عبید کتاب‌های بسیاری را خوانده، و در هر یک از موضوعات مختلف همچون نفاق، ریا، ظلم، و فساد اجتماعی، و جز این‌ها، نکته‌ها یا داستان‌هایی را که دیده آنچه را که به نظر خود او بهترین بوده، انتخاب کرده، و آنگاه چون همین داستان یا نکته را در کتاب یا کتاب‌های دیگری دیده، بهترین و فکاهی‌ترین متن (Version) را برگزیده است، و چون طبع لطیف و موشکاف و نکته‌یاب داشته، در انتخاب خود کمتر اشتباه کرده است.
۲. در ترجمه آنچه انتخاب کرده، کمال مهارت را نشان داده، و در این راه هیچ طنزگویی و فکاهی پرداز تازی - و بویژه ایرانی - با او برابری نتواند کرد. مثلاً مقایسه یک فکاهی که

معم عبید آورده و هم مولانا علی صفی، نشان می دهد که عبید در این میدان «خداوند سبک»^۱ خاص بوده، زیرا هر چند مولانا علی صفی نیز شوخ طبع و فکاهه پرداز بوده؛ ولی میان آن دو تفاوت از زمین تا آسمان است. علی صفی فکاهی نوشته، اما در انتخاب لفاظ و اختصار بیان، و تکرار نکردن یک موضوع، تنها عبید یکه تاز است. مثلاً دو نمونه زیر را بخوانید تا دریابید که فرق تا چه اندازه است:

عبید می نویسد: «درویشی گیوه دریا نماز می گزارد. دزدی طمع در گیوه او بست و گفت: با گیوه نماز نباشد. درویش دریافت و گفت: اگر نماز نباشد، گیوه باشد» (صفحه ۱۲۰/۱۵۰ از همین کتاب).

علی صفی می نویسد: «شیرازی بی با گیوه نماز می گزارد. دزدی در کمین بود می خواست گیوه او برآید. چون سلام داد گفت: ای مرد با گیوه نماز گزاردن روا نیست اعاده کن که نمازی نداری. گفت: اگر نماز ندارم گیوه دارم» (لطایف الطوایف، ۳۲۵، چاپ مرحوم احمد گلچین معانی).

عبید می نویسد «قزوینی تابستان از بغداد می آمد. گفتند: آنجا چه می کردی؟ گفت: عَرَق!» (ص ۱۲۰/ش ۱۴۹).^۲

علی صفی می نویسد «قزوینی بی از بصره می آمد. گفتند از کجا می آیی؟ گفت: از گرمسیر. گفتند: آنجا در چه کار بودی؟ گفت: عَرَق کردن و گرما خوردن». (همانجا، ۲۲۴) که در حقیقت هم کلمات اضافه بر لطیفه آورده، و هم لطیفه را مسخ کرده و لطف آن را زایل ساخته است.

در زبان فارسی، سعدی استاد سخن است و «شیخ» مُترسلان، و در جایی ادعا کرده است که در سخن او حشو نیست («گفتیات»، «غزلیات»، ۵۹۱، فروغی):

این قباي صنعت سعدی که در وی حشو نیست حذیبایی ندارد، خاصه بر بالای تو! ولی این اغراق است و از مقوله «شاعر را رواست آنچه برای غیر او روا نیست»، و درست این است که در جای دیگری گفته است (بوستان، ۲۰۵، فروغی):

1. Stylist.

۲. ظاهراً در بیان همین معنی است که ابن قتیبه دینوری در عیون الاخبار (۱۷۸/۲، مصر، وزارة الارشاد القومي) گوید: «قال الأصمعي: إذا تَطَرَّفَ العَرَبِيُّ كَثْرَ كَلَامِهِ، وإذا تَطَرَّفَ الفَارِسِيُّ كَثْرَ شِكْوَتِهِ».

قباگر حریر است و گرپریان بناچار خشوش بود در میان

مقصودم این است که در بیان هر گوینده‌ی «حشو» و زاید هست اما همچنانکه در سخن سعدی حشو یا نیست و یا بسیار کم است و به راستی سخن‌دانی و نکته‌سنجی را حدّ همین است، در طنز و فکاهت عیب نیز حشو نیست و اگر هست حشو ملیح است نه الفاظ زیاد و بارِ د که نکته را بی اثر می‌سازد و پایگاهِ نکته‌سنج را پایین می‌آورد.



ادیبان گفته‌اند «اگر کسی نکته‌یی را ببرد و لطیف‌تر سازد، آن را از آن خود کرده است».^۱ عیب در این هنر عديم‌المثال است، زیرا همچنانکه در «رسالهٔ دلگشا» می‌بینید از ۹۳ داستان تازی و ۲۶۷ داستان فارسی، غالب آنها از پیشینیان است، امّا عیب در عربیات تصرّف عالمانه کرده و غالباً بهتر کرده، ولی معجزهٔ او در پرداختن همان داستان‌های عربی به فارسی است، زیرا آنها را با تردستی چنان به فارسی برگردانده که از اصل خود آنها بهتر شده و چنان جامهٔ زیبایی بر آنها پوشانیده که مایهٔ اعجاب است. و تمام این رساله شاهد این مُدعاست، چه در غالب داستان‌ها ریشه‌یابی شده و خواننده می‌تواند ترجمه عیب را با اصل آن‌ها بسنجد تا دریابد که در این ادعا کوچک‌ترین گزافه نیست.



هنر دیگر عیب این است که بیشتر داستان‌های تازی را که در آنها شخصیت‌های تازی ظاهر می‌شوند و غالباً برای فارسی‌زبانان ناشناخته‌اند، این ایرانی باذوق در شخصیت‌ها و نام آنها دخل و تصرّف کرده یعنی رجال معروف ایرانی را به جای رجال تازی نهاده و از این راه در گیرا ساختن داستانها و نکته‌های مورد نظر خود هنر جدیدی بروز داده و خدمت جاودانه‌یی کرده است. نمونه را داستان (۲۶۲) و حاشیهٔ آن را بخوانید تا حقیقت این مطالب را به روشنی دریابید.



مقصود عیب از فکاهت نیز، تنها خندیدن و خندانیدن نیست. چنین کسانی در تاریخ بسیار بوده‌اند و از همین راه به پایگاه رفیع رسیده‌اند و گاه نفوذ آنها در دل و اندیشهٔ امیران و شاهان از هر وزیری بیشتر بوده است (عبادهٔ مُخَنَّث دربارگاه متوکل و کریم

۱. اَبِشِيهِ، الْمُشْتَرَف، ۶۱/۱ «مَنْ سَرَقَ شَيْئاً وَاسْتَرَفَهُ فَقَدْ اسْتَحَفَّهُ».

شیره‌یی در بارگاه ناصرالدین شاه)، بلکه مقصود او از خندیدن و خندانیدن، بیشتر نیشزدن و بخود آوردن است. به عبارت دیگر، عبید دَلَقک نیست و هرگز به بهایِ تحمیقِ بزرگان و یا توده مردم نمی‌خواهد تریح قبا‌ی خود را زربفت کند، بلکه می‌خواهد هشیار کند و نهیب بزند، و پس از خندانیدن شنونده و خواننده خود را بیدار سازد تا از ظاهر داستان یا نکته و لَطیفه او پی به باطن آن ببرد، و زمانه و اهل زمانه و ارزش‌های اجتماعی موجود را ارزش‌یابی کند. مثلاً می‌نویسد: «گرد در پادشاهان مگردید و عطا‌ی ایشان را به لقایِ دربانانِ ایشان بخشید». خواهید گفت: پس چطور خود او به درگاه شاهان رفت و آمد داشت. جوابم این است که ابونصر مُشکان استاد ابوالفضل بیهقی نیز در دربار بود اما ناروایی کار خود را می‌فهمید و می‌گفت «... خاک بر سرِ آن خاکساز که خدمتِ پادشاهان کند که با ایشان وفا و حرمت و رحمت نیست» (تاریخ بیهقی، ۷۹۲، دکتر فیاض).

بلی، سؤال مهم است، ولی بَلِّیه عام بوده است، زیرا کدام شاعر و ادیب و فقیه و متکلم و فیلسوف بزرگ در دربار نبوده است و با پادشاهان ارتباط نداشته؟ آیا شیخ مفید با دربار آل بویه پیوند نداشته؟ آیا شیخ صدوق خانه‌نشین بوده یا خواجه طوسی در پیشگاه هولاکو نرفته و یا علامه حلی به سلطان محمد خدابنده تَقَرُّب نجسته بود، یا کاشف‌العطاء کتاب به نام «خاقان مغفور» فتحعلی شاه قاجار نکرده و یا حاجی سبزواری به حضور ناصرالدین شاه راه نیافته و کتاب به نام آنها نوشته بودند، یا ابوریحان بیرونی و ابن سینا و خیام نیشابوری و غزالی ابوحامد از این کار تن زده بودند. بَلِّیه عظمی این بوده است که این بزرگان الزاماً به «سواد اعظم» می‌رفتند چون در آنجا قدرت بود، و کتابخانه‌ها و اسطرلاب‌ها و رصدخانه‌ها و صدها ابزار علمی در دست این بی‌خبران بود. امروزه، زمانه ما عوض شده است. یعنی بسیاری از نویسندگان و شاعران و اندیشمندان ما و همه دنیا اگر ابداعات و اختراعات و کشفیات خود را به بی‌هئران قدرتمند نفروشد باز می‌توانند زیست مایه خود را از راه چاپ و انتشار کارهای خود فراهم سازند؛ اگر ابن‌سیناها، بیرونی‌ها، مجلسی‌ها به دربار می‌رفتند تا حدودی چاره نداشتند، اما امروزه بسیاری از گویندگان و نویسندگان و اندیشمندان اگر فکر و ذوق و استعداد خود را به ارباب قدرت و دولت نفروشد می‌توانند گلیم خود را از آب بیرون بکشند؛ پس می‌توان گفت: آنها مقصر نبودند، بلکه بسیاری از معاصران مقصراند؛ ولی برای واپس نماندن، پیش‌دستی هم می‌کنند و می‌گویند: حافظ شیرازی و عبیدزاکانی هم درباری بودند و شاه شیخ

ابواسحق اینجو را می ستودند. این مدعیان از هر مُحْتَسِبِ بی انصاف تر و «بی حقیقت» تراند:
 باده با محتسب شهر ننوشی زنهار بخورد بادهات و سنگ به جام اندازد

□□□

واعظ شهر جو مهر ملک و شِخْنه گزید من اگر مهر نگاری بگزینم چه شود؟!
 عبید و حافظ و صدها بزرگ دیگر پیامی داشتند و می خواستند آن را به مردم برسانند، ولی این منتقدان «کامل زبان» جدید، درد «مطرح شدن» دارند، و این درد جز با تهذیب واقعی نفس و خودشناسی علاجی ندارد. اینان خود را نشناخته اند، آنگاه «خودشناختگان» را انتقاد می کنند. گفتم عبید دردمند است، زیرا می گوید:
 «حاکمی عادل و قاضی بی که رشوت نستاند، و زاهدی که سخن به ریا نگوید، و صاحبی که با دیانت باشد... در این روزگار مطلبید!»

هر کس اهل ظاهر باشد چون این سخن را بشنود و یا بخواند تبسّم می کند اما اگر آگاه باشد درمی یابد که گوینده نیز خود تبسّم می کرده، اما تبسّم او «خیره سرانه» نبوده بلکه از سر سوز دل و «دردمندانه» بوده است و «در خانه اگر کس است یک حرف بس است».

□□□

عبید از تعصبات مذهبی رنج می بُرد، و از اینکه پیروان یک دین و یک خدا و یک پیامبر، بی جهت و بی دلیل و تنها به سبب جاه طلبی شیاطین انس با هم می جنگند، و با زبان و قلم و تیر و تیغ و لشکر جرّار و ستان آبدار به جان هم می افتند، جز خندستانی و تسخّر زدن و سیله بی نداشت. او به ساده لوحی مردم می خندید و «رافضی» و «ناصبی» هر دو را ملامت می کرد، که در بیرون برده مانده اند و غافل اند از اینکه «در درون برده چه تدبیر می کنند». این رنج بردن را به صورت طنز و فکاهت در صفحه ۶۷، داستان ۱۸ بخوانید. و در معنای آن بیندیشید.

□□□

در مطالب این رساله ها، عبید، مُکَرَّر اشاره به «شیخ»، «واعظ»، «قاضی»، «خطیب»، و فقیه می کند. ممکن است برخی از ساده اندیشان چنین بیندارند که عبید (و همین طور گویندگان بزرگ دیگر ما همچون مولوی، سعدی و حافظ) با این طبقات دشمنی داشته اند، ولی حقیقت خلاف این است؛ چه خود عبید و قهرمانانی چون شیخ شرف الدین دَرَه گزینی، قاضی عضد الدین ایجی، علامه قطب الدین شیرازی که در آثار او

ظاهر می‌شوند، و همچون او اخلاقی «مختار» معاصران را به زبان شوخی و ابراز طنز و هجو می‌گویند، همه خود شیخ و قاضی و عالمان دین بوده‌اند. پس، به این نکته توجه باید داشت که مقصود عبید و یاران او از این طبقات ممتاز، آن دسته از شیخان، قاضیان، واعظان و خطیبان هستند که «تعهد» دینی و اخلاقی نداشته‌اند و دانش و آزادگی و دین و مروّت خود را زیر پا نهاده بودند و به ریاء و سُمعه همه چیز را همراه با اربابِ قدرتِ زمانه خود به تَمَسُّخَر گرفته بودند، نه پاکان و متعهدان.



در این رساله‌ها، آنچه را مبهم یافته‌ام، شرحی نوشته‌ام، ولی شاید باز هم مطلبی یا اسمی مانده باشد که شرح نکرده باشم. اما امیدوارم که دیر یا زود نکته‌های مبهم را شرحی بنویسم ولی همین قدر هم که کوشیده‌ام، از نَظَر خوانندگان آگاه و نکته‌سنج و منصف پنهان نخواهد ماند، و بسیاری از مشکلات را رفع خواهد کرد. در این جا، از دانشجوی فاضل و آدب دوست خود سرکار خانم مریم مقدادی (= صفی‌خانی) و نیز دانشجوی بافضیلتِ خوبم سرکار خانم مریم مُعْزِی‌بادی سپاس فراوان دارم که فهرست‌های لازم برای این کتاب را فراهم کردند، و از این راه بر من مَنّت نهادند و بر خواجه عبیدالله زاکانی خدمت کردند. خدایشان تندرستی و شادکامی عطا فرماید.



بخش دیگر آثار عبید که عبارت از دو «فالنّامه بُرُوج» و «فالنّامه وُحُوش»، «ریش‌نامه»، «نامۀ قلندران» و «دیوان اشعار» مولانا است (همراه با نقد و تفسیر «موش و گربه»)، آنها نیز به همین سبک و شیوۀ «اخلاق الاشراف» و رسائل «دلگشا» و «صدپند» و «تعریفات» و «نوادرا الامثال» تصحیح و توضیح شده، و چنانکه بدایی پدید نیاید و روزگار امان دهد، چاپ خواهد شد.



و نیز از جناب آقای عبدالکریم جُربزه‌دار، مدیر اساطیر سپاس دارم که متّه به خشخاش‌گذاری‌های مرا تحمّل کردند و نیز از سرکار خانم مژگان نصیری حروف چین. از حضرتِ حقّ تندرستی و شادکامی همه را مسألّت دارم. «و آخِرُ دَعْوَانَا اِنِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ».

علی اصغر حلبی

تهران - بهمن ماه ۱۳۷۵ هـ ش